

فرضیه خاستگاه هاجری اسلام، تحلیل و نقد

سعید کریم پور^۱، علی راد^{۲*}

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد؛ پردیس فارابی؛ دانشگاه تهران؛ ایران

۲. دانشیار؛ پردیس فارابی؛ دانشگاه تهران؛ ایران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۰۶/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۰/۲۳)

چکیده

پاتریشیا کرون و مایکل کوک، در نظریه هاجریسم مدعی شده‌اند که اسلام، خاستگاه هاجری داشته است. این فرضیه می‌گوید که خاستگاه اصلی اسلام نه در شهرهای مکه و مدینه، بلکه در منطقه‌ای در شمال غربی شبه‌جزیره عربستان بوده که از نظر تاریخی، به خصوص در منابع یهودی، محل سکونت هاجریان محسوب می‌شده است. استناد آنها در این فرضیه نیز بر یکسان بودن مهگرایه (هاجریان) و مسلمانان، تطبیق بعضی نام‌های ذکرشده در کتاب مقدس بر اماکن اسلامی و قبله اول بودن پتراست. این مقاله نشان می‌دهد که دلایل ارائه‌شده برای این مدعا، هم از جنبه فهم متون تاریخی و هم از نظر علت‌یابی انحراف محراب مساجد اولیه از قبله، دارای استحکام نیستند.

واژگان کلیدی

اسلام، پترا، قبله، کتاب مقدس، هاجریان، هاجریسم.

مقدمه

پاتریشیا کرون پژوهشگر دانمارکی و مایکل کوک محقق انگلیسی، که هر دو دانش‌آموخته دانشگاه لندن و شاگردان جان ونزبرو اسلام‌شناس مشهور انگلیسی هستند، نظریه‌ای را در سال ۱۹۷۷ مطرح کردند موسوم به هِجریسم (هاجریسم)^۱ که متضمن نقد و تحلیل تاریخ صدر اسلام بر اساس دیدگاهی برون‌دینی است. این نظریه را می‌توان آخرین نظریه دانشگاهی در اسلام‌شناسی غرب برشمرد، نظریه‌ای که از همان ابتدا بسیار مورد توجه قرار گرفت و تأثیر فوق‌العاده‌ای بر بحث‌های متداول در محافل علمی گذاشت. آنان در این نظریه، که در کتابی با همین نام منتشر شده است،^۲ با سلب اعتبار از منابع اسلامی و تکیه صرف بر منابع غیراسلامی، مدعیات تازه‌ای را مطرح کرده‌اند که یکی از آنها موضوع معرفی یک خاستگاه هاجری برای اسلام است، یعنی مشخص کردن منطقه‌ای به‌عنوان خاستگاه اسلام که ارتباط روشنی با «هاجریان» (اعراب ساکن در مناطق شمال غربی عربستان که منابع یهودی آنان را از نسل هاجر و اسماعیل می‌دانستند) داشته باشد. برای این منظور، آنها سعی می‌کنند گزارش‌هایی تاریخی را که بعضی مناطق جغرافیایی را به هاجر و هاجریان نسبت می‌دهند، با گزارش‌های باقیمانده از مراحل اولیه پیدایش اسلام مقایسه و رابطه‌ای بین آنها برقرار کنند و در ابتدا لازم است که زمینه فکری مناسبی در خواننده برای این مقایسه تاریخی فراهم کنند. ادعای آنها دارای سه فرض اساسی است: یکسان بودن «مهگرایه» (هاجریان) و مسلمانان، تطبیق بعضی نام‌های ذکر شده در کتاب مقدس بر اماکن اسلامی و قبله اول بودن پترا برای مساجد مسلمانان. در این مقاله، به بررسی هر سه مورد مذکور خواهیم پرداخت.

یکسان بودن «مهگرایه» (هاجریان) و مسلمانان

نکته‌ای اساسی که زمینه‌ای برای طرح فرضیه خاستگاه هاجری در نظریه هاجریسم فراهم

1. Hagarism.

2. Crone, Patricia, and Cook, Michael (1977). *Hagarism: The Making of the Islamic World*, Cambridge, Cambridge University Press

کرده، آن است که ظاهراً منابع غیراسلامی اولیه که به مسلمانان اشاره کرده‌اند، از آنها نه با نام «مسلمان» بلکه با نام «هاگرایه»^۱ یا «مهگرایه»^۲ (یا عناوین مشابه آن: «مهگره» در سریانی و «ماگاریتای» در یونانی) یاد کرده‌اند و قدیمی‌ترین منبعی که در آن به نام «اسلام» اشاره شده، کتیبه عربی - اسلامی قبه‌الصخره متعلق به سال ۶۹ هجری / ۶۸۸ میلادی است. کرون و کوک، همین امر را دلیلی بر این می‌دانند که نام‌های «اسلام» و «مسلمان» در دوره‌ای که سال‌های حیات پیغمبر و مدتی بعد از آن را شامل می‌شود، هنوز وجود نداشته و این نام بعد از اتمام مراحل تکوین جنبش اعراب در اواخر سده هفتم میلادی، از سوی خود آنان بر نهضت نهاده شده است. آنها بر این گمانند که عنوان «مهگرایه» (ماهگرایه) با کلمه عربی «مهاجرون» در ارتباط است (Crone, 1977: 8 - 9)، و به گروهی از اعراب اشاره دارد که برای فتح سرزمین مقدس فلسطین، از زیستگاه و دیار اصلی خود هجرت کردند (Crone, 1977: 24). اما تمرکز کرون و کوک بر عنوان «مهگرایه» و عناوین مشابه آن، بی‌دلیل است؛ چرا که در متون سریانی، علاوه بر عناوین مذکور، از عنوان‌های دیگری همچون «اسماعیلیان»، طایفه و سرکایه نیز برای اشاره به اعراب مسلمان استفاده شده است و انتخاب یکی از آنها و نادیده گرفتن بقیه در توجیه یک نظریه خاص، به دلایل منطقی نیاز دارد که متأسفانه از سوی این دو پژوهشگر ارائه نشده است (کلمه اول، از نام یک قبیله بدوی عرب اخذ شده که قبل از اسلام نیز روابط گرمی با مسیحیان داشت، و کلمه دوم نیز با کلمه مبهم یونانی «οἱ σαρχηνοί» که برای اشاره به عرب‌ها استفاده می‌شده، مرتبط است) (گریفیت، ۱۳۸۶: ۹۴). با توجه به اینکه در نوشته‌های متأخر سریانی - مثل وقایع‌نگاری ابن‌عبری (بار هبرائیسوس) - از نام هاجر به شکل فعل «أهجر» (او هاجری شد = او مسلمان شد) استفاده می‌شده، پس واضح‌ترین معنای این اصطلاح (مهگرایه) «پیروان هاجر» است (گریفیت، ۱۳۸۶: ۹۲). این مفهوم از اصطلاح مذکور را به‌وضوح می‌توان در برگه‌ای که احتمالاً آخرین ورق از یک عهد جدید سریانی متعلق به سال ۶۸۲ میلادی بوده است، به این صورت دید: «این عهد جدید، در سال ۹۹۳ یونانی، که طبق تاریخ ماهگرایه،

1. Hagraye.

2. Mahgraye.

پسران اسماعیل، یعنی پسر هاجر و ابراهیم، سال ۶۳ است، به انجام رسید» (گریفیت، ۱۳۸۶: ۹۲). اصطلاح سریانی مذکور، با اصطلاح یونانی «οὐ Ἀγαρηνοί» (آگرنوی، هاجریان) مرتبط بوده و احتمالاً حتی از آن برگرفته شده است. این اصطلاح یونانی که تا پیش از اسلام برای اشاره به «عرب‌ها» به کار می‌رفت، بعد از اسلام به همه مسلمانان اطلاق شد (گریفیت، ۱۳۸۶: ۹۳). سیدنی گریفیت، پژوهشگر معاصر، درباره ناموجه بودن حدس کرون مبنی بر ارتباط کلمه سریانی «مهگرایه» با کلمه «مهاجرون» که از ریشه «هجرت» گرفته شده است (اعم از هجرت مسلمانان از مکه به مدینه، یا طبق ادعای کرون و کوک، از شمال غرب عربستان به فلسطین) می‌گوید:

برای یک ناظر جدید، توجه به شباهتی ظاهری و ریشه‌شناسانه بین کلمه سریانی مسیحی مهگرایه و کلمه عربی اسلامی مهاجرون، به کلی بی‌وجه است؛ چرا که این پیشنهاد که مسیحیان سریانی کلمه عربی اسلامی را اخذ کرده و در معنایی کاملاً متفاوت با معنای مورد نظر مسلمانان به کار بردند، در هیچ سیاق معنایی مقبولی قابل طرح نیست؛ در حالی که شواهد و قراین زیادی بر خلاف آن وجود دارد که نشان می‌دهد نویسندگان سریانی عموماً از اصطلاحات مورد کاربرد مسیحیان یونانی تبعیت می‌کردند و حتی بعد از قرن هفتم، کلمات یونانی را به‌طور روزافزونی به عاریت می‌گرفتند. لذا روشن است که در دفاعیه‌های مسیحی، مسلمانان «Αγαρηνοί» و مهگرایه خوانده می‌شدند. مقصود از کاربرد این اصطلاح آن بود که به همه اعلام شود نظر آنان درباره نهضت دینی اسلام، مبتنی بر یک ارزیابی مسیحی است (گریفیت، ۱۳۸۶: ۹۳).

مثالی که گریفیت برای نظر خود می‌آورد، سخنان یوحنا دمشقی در کتاب *بدعت‌هاست*: یوحنا در فصل ۱۰۱ از کتابش، ابتدا با نگاهی ریشه‌شناسانه، خوشنودی خود از اینکه اعراب را «اسماعیلیان» یا «هاجریان» می‌خوانند، تبیین می‌کند و در ادامه می‌گوید که حضرت محمد (ص) پس از آشنایی با کتاب‌های عهد عتیق و عهد جدید که یک راهب آریوسی آنها را تفسیر کرده بود، بدعتی را که ساخته خودش بود، به‌عنوان دین به پیروانش آموخت. به این ترتیب، اسلام از نظر یوحنا دمشقی «خرافه‌پرستی گمراه‌کننده‌ای است که

در حال حاضر میان اسماعیلیان رواج دارد و مقدمه ظهور ضد مسیح است». این داوری او، با استفاده‌های مکرری که در نوشته‌هایش از عبارات «پسران اسماعیل» و «پسران هاجر» برای اشاره به مسلمانان کرده، سازگار است؛ چون همان‌طور که از سخنان نیکتاس بیزانتینوس می‌توان دریافت، نکته مهم درباره مسلمانان آن است که طبق متون مقدس، اسماعیل و هاجر قبلاً از وعده برکتی که خداوند به ابراهیم داده بود، مستثنا شده‌اند. اما کرون و کوک به همان انتساب فرضی کلمه به ریشه «هجرت» تمرکز کرده‌اند و کوشیده‌اند تا با ساخته و پرداخته کردن یک «هجرت» خیالی به فلسطین، لااقل از این جنبه، وجه تسمیه‌ای برای آن نام‌ها بتراشند و تنها نتیجه تحقیقات مفصلشان، پیوند زدن آن به جمله کوتاه و مبهمی در کتاب تاریخ طبری^۱ بوده (Crone, 1977, p: 174 footnote 32) که البته این پیوند هم صرفاً بر اساس گمان و بدون توجه به سیاق متن صورت گرفته است.

در مورد ادعای کرون و کوک در مورد کلمات «اسلام» و «مسلمان» مبنی بر اینکه این کلمات در اواخر سده هفتم ساخته و پرداخته شده‌اند، باید گفت که روش عمده آنان همان شیوه «سکوت منابع» است، یعنی چون آنها سند و مدرکی قدیمی‌تر از کتیبه‌های قبه‌الصخره نیافته‌اند که حاوی این کلمات باشد، مدعی شده‌اند که این کلمات تا پیش از آخرین سال‌های سده هفتم میلادی وجود نداشته‌اند؛ اما چنانکه می‌دانیم، این روش برای اثبات چنان مدعای بزرگی مبنی بر اینکه پیروان یک دین - یا به قول کرون و کوک، یک جنبش مذهبی و عربی - با آن تعداد زیاد، چنین کلماتی را برای خود استفاده نمی‌کرده‌اند؛ روش کارآمدی نیست. از سوی

۱. ارجاع کرون و کوک، به این قسمت از تاریخ طبری بوده که مربوط به وقایع سال سیزدهم هجری و فتح فلسطین است: «و عمر در میان مردم برخاست و گفت: ای مردم، حجاز منزلگاه شما نیست، مگر برای جست‌وجوی آب و علوفه، و ساکنانش جز به این طریق نمی‌توانند زندگی کنند. کجا هستند آنان که از جای دور مهاجرت می‌کنند به‌خاطر وعده‌ای که خدا به آنها داده است، گردش کنید در زمینی که خدا به شما وعده داد که به میراث ببرید، همچنانکه فرمود: لِيُظْهَرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، و خدا چیره‌کننده دین خود و عزت‌بخش یاور خود است و به اهل خود میراث امت‌ها را عطا می‌کند، کجا هستند عبادالله الصالحون» (طبری، ۱۸۷۰ - ۱۸۸۱، سری اول، ج ۴: ۲۱۶۰). خواننده توجه دارد که عبارت «لِيُظْهَرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» در تعدادی از آیات قرآن کریم که درباره چیرگی بخشیدن خداوند اسلام را بر سایر ادیان هستند، آمده است (توبه: ۳۳؛ فتح: ۲۸؛ صف: ۹) و جمله آخر نیز اشاره است به آیه «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء: ۷۱).

دیگر، نمی‌شود ادعا کرد که این کلمات به‌طور خلق‌الساعه انتخاب و یکباره به تمام آن گروه عظیم اطلاق شده باشد؛ پس به‌ناچار باید بپذیریم که از ابتدای سده هفتم که این نهضت شکل گرفت تا سال‌های پایانی آن قرن، فرایندی در انتخاب این نام‌ها (اسلام و مسلمان) وجود داشته که مراحل را پشت سر گذاشته است، اما کرون و کوک هیچ دلیلی برای انتخاب این نام از سوی اعراب برای جنبش دینیشان ارائه نمی‌دهند و فرایندی احتمالی را که به انتخاب این نام از سوی اعراب منتهی شده باشد، مطرح نمی‌کنند. این نکته، از نقاط ضعف ادعای کرون و کوک است. اما از منظر اسلامی، تسمیه دین جدید به نام «اسلام» و خوانده شدن پیروان آن با نام «مسلمین» (مسلمانان) که سراسر قرآن پر از اشاره به آن است، امری قطعی محسوب می‌شود و اگر بنا باشد به مدارک مکتوب و اولیه استناد کنیم، همان نسخه‌های خطی بسیار قدیمی قرآن (نظیر نسخه صنعا و پاریس و غیره، که قبلاً به آنها اشاره شد) بهترین اسناد برای اثبات این حقیقت هستند که آنچه کرون و کوک آن را «نهضت دینی عربی» خوانده‌اند، در نزد خود اعراب با نام «اسلام» شناخته می‌شده و پیروان آن نیز «مسلمان» خوانده می‌شدند. ضمناً علاوه بر کتیبه قبه‌الصخره که ظاهراً قدیمی‌ترین سند حاوی نام «مُسْلِم» است، کلمه «اسلام» به‌صورت «اهل الإسلام» در کتیبه‌ای روی سنگ قبر زنی به نام «عباسه بنت جریج» که به سال ۷۱ هجری (۶۹۳ میلادی) تعلق دارد، آمده است (al-Hawary, 1932: 290). پس چه بسا پیدا شدن آثار دیگری در آینده، به‌خصوص با قدمت بیشتر، اسناد کافی را در این زمینه در اختیار پژوهشگران قرار دهد.

از حاگرا تا حجر

کرون و کوک در طرح فرضیه خود، در قدم اول، به نوعی تغییر تدریجی در جغرافیای ذهنی مناطق مرتبط با کتاب مقدس در منابع یهودی اشاره می‌کنند و می‌گویند که ابتدا در ترگوم‌ها (ترجمه‌های آرامی تورات) و سپس در منابع دیگر یهودی، مناطقی که در کتاب مقدس به‌عنوان محل زندگی هاجریان و اسماعیلیان معرفی شده‌اند، به نقاط دیگری همچون پترا و الخَلَصَه انتقال یافته است که موقعیت آنها در شمال غرب عربستان قرار دارد. از نظر آنان، این تغییری که در منابع یهودی در جغرافیای کتاب مقدس پدید آمده، زمینه لازم را برای ادعای هاجریان در انتساب خود به نیای بزرگ و مقدس یهود، یعنی

ابراهیم (و از طریق او، به همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل)، فراهم کرده است (Crone, 1977: 23). اما نکته‌ای که کرون و کوک به آن اشاره نمی‌کنند، این است که مناطق جدید (در رأس همه، پترا و الخلصه یا خلوصه) هر دو در همان مناطق جنوبی فلسطین قرار دارند^۱ و تورات، آشکارا منطقه دیگری به نام «فاران» را محل سکونت اسماعیل و هاجر معرفی کرده است (تورات، پیدایش ۲۱: ۲۱) که در همان حوالی قرار دارد (کریم‌پور: ۱۴۷ - ۲۱۴). بنابراین، جغرافیای کتاب مقدس از نظر نویسندگان ترگوم‌ها تغییر شایان توجهی نکرده است و ضمناً باید توجه داشته باشیم که تمام این مناطق از حجاز و به‌خصوص شهرهای مکه و مدینه، فاصله بسیار زیادی دارند. می‌توان چنین استدلال کرد که نویسندگان منابع متأخر یهودی (پیش از اسلام) تنها خواسته‌اند محدوده سکونت نسل اسماعیل را با نشان دادن اماکن شناخته‌شده زمان خود پیرامون همان سرزمین فاران (که طبق گزارش تورات محل سکونت اسماعیل و پیدایش نسل او بوده) مشخص کنند و هیچ انتقال جغرافیایی خاص و شایان توجهی مد نظر آنان نبوده است. به این ترتیب، تصور انتقال جغرافیای کتاب مقدس در منابع متأخر یهودی اعتبار خود را از دست می‌دهد.

کرون و کوک در همینجا، به یک شباهت لفظی دیگر هم اشاره می‌کنند: حاگرا در ترگوم‌های یهود، همان حِجر عربی است، منطقه‌ای در شمال غرب عربستان (منابع مورد استناد کرون در اینجا، دو ترگوم معروف یهودی، یعنی ترگوم انقلوس و ترگوم یوناتان دروغین مشهور به ترگوم اورشلیم هستند). آنها به‌خصوص نام حاگرا را از این نظر مورد توجه قرار می‌دهند که در ترگوم‌ها در ارتباط با وفات اسماعیل ذکر شده (ذیل پیدایش ۲۵: ۱۸) و معادل عربی آن یعنی حِجر، مکان معلومی برای مقبره اسماعیل بوده است. کرون و کوک معتقدند که نام حِجر که در مکه به محل قبر اسماعیل اطلاق شده، تقلیدی از همان نام حاگرا (حِجر) است که در ترگوم‌ها محل وفات اسماعیل معرفی شده است (Crone, 1977: 23).

۱. دانشمندان معتقدند که الخلصه، همان جایی است که بطلمیوس جغرافیدان یونانی ساکن مصر در سده دوم میلادی از آن با نام «الوسا» (Elusa) یاد و موقعیت آن را در حدود صحرای نقب در فلسطین جنوبی تعیین کرده است. ویرانه‌های این شهر قدیمی هنوز در همانجا باقی است و در نزدیکی آن روستای دیگری بنا شده است که عمدتاً با همان نام شناخته می‌شود.

اما بررسی این ترگوم‌ها، ما را به نتیجه مورد نظر کرون و کوک نمی‌رساند: اولاً از بین دو ترگوم فوق، فقط اولی متعلق به قرون پیش از اسلام است و ترگوم دوم، یعنی ترگوم یوناتان دروغین (که به نام ترگوم اورشلیمی هم شناخته می‌شود) عموماً متعلق به بعد از سده یازدهم میلادی دانسته می‌شود و در بهترین حالت، از اواخر قرن هشتم میلادی قدیمی‌تر نیست.^۱ پس نمی‌توان به آن به‌عنوان مدرکی پیشاسلامی برای توجیه نامگذاری اماکن استناد کرد، زیرا خود این منبع، شاید از فرهنگ اسلامی - عربی روزگار خود تأثیر پذیرفته باشد؛^۲ ثانیاً هم ترگوم انقلوس و هم ترگوم اورشلیمی، حاگرا را نام دیگر «شور» دانسته‌اند،^۳ ضمن آنکه ترگوم انقلوس، حاگرا را نام دیگر بارد نیز دانسته است.^۴ شور و بارد، در ترگوم اورشلیمی همان الخلصه نیز دانسته شده‌اند^۵ و به این ترتیب، هر چهار نام شور، بارد، الخلصه و حاگرا، به مکان یا منطقه واحدی اشاره دارند که موقعیت جغرافیایی آن در صحرای نقب در فلسطین جنوبی است.^۶ این منطقه با محل مورد ادعای کرون و کوک، یعنی حجر در حجاز شمالی (در درون شبه جزیره عربستان) فاصله زیادی دارد. جالب آنکه به اعتراف خود کرون و کوک، نام حاگرا در تلمود بابلی، به موضعی در حوالی فلسطین اطلاق شده است (تلمود بابلی، نشیم، گیتین: ۴ الف) و تنها تأییدیه آنها برای ادعایشان در تطبیق حاگرا و حجر، کتیبه‌ای عبری از حدود سده چهارم میلادی است که هر دو نام حاگرا و حجر را برای همان منطقه معروف

۱. نخستین اشاره تاریخی به این ترگوم، در آثار روسی دانشمند ایتالیایی قرن شانزدهم دیده شده است. گاتلیب (Gottlieb) زمان نگارش آن را اواخر قرن هشتم میلادی دانسته است و ریدر (Reider) با توجه به این نکته که گائونیم (پیشوایان بزرگ دینی یهود در قرون اولیه اسلامی) و همچنین راشی مفسر بزرگ یهودی در سده یازدهم میلادی هیچ اشاره‌ای به آن نکرده‌اند، احتمال داده که این ترگوم تا آن زمان وجود نداشته و بعدها به نگارش درآمده است.

۲. مثلاً این ترگوم می‌گوید که اسماعیل، دو همسر به نام‌های عایشه و فاطمه داشته است. دانشمندان این گزارش را، که اثری از آن در منابع یهودی قدیمی‌تر نیست، ناشی از تأثیرپذیری ترگوم اورشلیمی از فرهنگ اسلامی - عربی می‌دانند.

۳. ترگوم انقلوس، ذیل پیدایش ۱۶: ۷؛ ۲۰: ۱؛ ۲۵: ۱۸. ترگوم اورشلیم، ذیل پیدایش ۱۶: ۷؛ ۲۰: ۱.

۴. ترگوم انقلوس، ترگوم انقلوس، ذیل پیدایش ۱۶: ۱۴.

۵. ترگوم اورشلیم، ذیل پیدایش ۱۶: ۱۴؛ خروج ۱۵: ۲۲.

۶. این منطقه را در نقشه‌ها، با نام بیابان بثرشبع هم می‌شناسند (پیدایش ۲۱: ۱۴).

حجر در حجاز شمالی (درون شبه‌جزیره عربستان) به‌کار برده است (Altheim, 1968: 305f). به این ترتیب، از منابع مختلف یهودی که کرون و کوک ارائه داده‌اند، فقط یکی مدعی آنان را تأیید می‌کند و بقیه برخلاف آن هستند. با توجه به این اختلاف در منابع، نظر آنان نیز قطعیت خود را از دست می‌دهد. ضمناً کرون و کوک این پرسش را بی‌پاسخ می‌گذارند که چرا هاجریان باید از بین نام‌های مختلفی که در منابع یهودی در رابطه با اسماعیل به‌کار رفته، به‌طور خاص همین یک نام را که فقط هم در ترگوم‌ها آمده است و نشانی از آن در تورات نیست، انتخاب و استفاده کرده باشند.

اما به‌هر حال، اسناد و مدارک کهن یهودی نشان می‌دهد که یهودیان نه فقط در قرون نزدیک به اسلام (یعنی در زمان نوشته شدن ترگوم‌ها) بلکه در تمام روزگاران گذشته خود، محل سکونت هاجریان و اسماعیلیان (اعراب نسل ابراهیم) را در صحرای واقع در شمال غرب عربستان می‌دانسته‌اند و برخلاف نظر کرون و کوک (که انتساب مناطق واقع در شمال غربی عربستان تا جنوب فلسطین به هاجریان و اسماعیلیان را امری متأخر پنداشته‌اند) این موضوع چیزی نیست که تنها در سده‌های نزدیک به اسلام و با ابتکار نویسندگان ترگوم‌ها رایج شده باشد. در اینجا به تعدادی از این منابع اشاره می‌کنیم:

۱. تورات. در تورات منسوب به حضرت موسی (ع) که نخستین بخش از کتاب مقدس عبری است، پس از معرفی محل اولیه سکونت ابراهیم در بیابان بئرشع در جنوب فلسطین، گفته شده است که ماجرای فرار هاجر از دست ساره (تورات، پیدایش ۱۶: ۷ - ۱۴)^۱ و سپس مهاجرت او با اسماعیل، در همین صحرا و نواحی اطراف آن اتفاق افتاد (تورات، پیدایش ۲۱: ۱۴) و پس از بیان سکونت اسماعیل در فاران، تأکید شده است که مادرش برای او زنی از مصر گرفت (تورات، پیدایش ۲۱: ۲۱). تورات همچنین می‌گوید که فرزندان اسماعیل (یعنی اعراب)^۲ از حویله تا شور، مقابل مصر به‌سمت آشور ساکن شدند

۱. تورات جای دیگر، قادش را نقطه‌ای در مت‌هالیه سرزمین ادوم در جنوب بحرال‌میت معرفی می‌کند (اعداد ۲۰: ۱۶).

۲. قدیمی‌ترین سند تاریخی که واژه «عرب» در آن به‌کار رفته، سنگ‌نوشته‌ای از شلمانصر سوم پادشاه آشور در اواسط قرن نهم پیش از میلاد است. کتاب مقدس، ظاهراً اعراب یا صحرائشینان را مردمانی با نژاد آمیخته (مثلاً شاید آمیخته‌ای از اعراب اسماعیلی و غیراسماعیلی) می‌داند: «و شاهان عربستان و شاهان مردمان آمیخته که در صحرا ساکنند» (ارمیا ۲۵: ۲۴).

(تورات، پیدایش ۲۵: ۱۸) و مفسران قدیم تورات، موقعیت شور را جایی بیرون از محدوده فعلی عربستان سعودی و در شمال غرب آن، نزدیک به مصر معرفی کرده‌اند.^۱ موقعیت حویله نیز معلوم نیست و مناطق متعددی در بین‌النهرین، عراق، سوریه، یمن، حبشه و حتی هندوستان برای آن پیشنهاد شده است (Delitzsch: 470). تورات در جاهای دیگر، نام «اسماعیلیان» و گاهی «هاجریان» را به‌عنوان نامی کلی به همه اعراب اطلاق می‌کند (اعم از اعرابی که از نسل اسماعیل باشند یا نباشند) از جمله به اعراب مدین (از نسل مدین‌بن ابراهیم) (تورات، پیدایش ۲۵: ۲، ۴؛ اول تواریخ ایام ۱: ۳۲) که یوسف را در کنعان از برادرانش خریدند و به مصر بردند (تورات، پیدایش ۳۷: ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۹: ۱؛ داوران ۸: ۲۴؛ باروخ ۳: ۲۲ - ۲۳)،^۲ و چنانکه می‌دانیم سرزمین مدین همواره صحرائی در شرق ایله و خلیج عقبه بوده است.

۲. کتاب مزامیر. همین رویکرد در کتاب مزامیر (مجموعه سرودهایی که به حضرت داوود (ع) نسبت داده شده و البته قسمت‌های مختلف آن در زمان‌های گوناگونی تدوین شده است) نیز دیده می‌شود. در واقع در این کتاب، مزموری هست که در زمان یکی از حملات بزرگ اقوام همسایه و بحرانی شدن اوضاع در اطراف اورشلیم نوشته شده است. در این مزمور، سراینده در قالب یک دعا از خداوند می‌خواهد تا به قوم بنی‌اسرائیل در برابر دشمنانش (که آنها را دشمنان خداوند می‌خواند) کمک کند و از جمله آن اقوام مهاجم، اسماعیلیان و هاجریان را نام می‌برد که پشت مرزهای فلسطین هستند:

ای خداوند ... اینک دشمنانت شورش می‌کنند ... و بر پناه‌آوردگان تو مشورت می‌کنند و می‌گویند: بیایید ایشان را هلاک کنیم تا قومی نباشند و نام اسرائیل دیگر

۱. یوسفوس فلاویوس مورخ یهودی در قرن اول میلادی آن را همان پلوسیوم در ساحل دریای مدیترانه در شمال شرق مصر دانسته (یوسفوس، تاریخ باستانی یهود، کتاب ششم، ۷: ۳) و ترگوم‌های اونقلوس و اورشلیم (ترجمه‌های آرامی تورات، متعلق به قرون اولیه میلادی) آن را با نام «حاگرا» یا «خالوصه» معرفی کرده‌اند (ذیل پیدایش ۲۵: ۱۸) که ظاهراً همان «الوسو» (Elusu) در نوشته‌های بطلمیوس و مورخان مسیحی قرون چهارم تا هفتم میلادی است و بی‌تردید همانجاست که ویرانه‌های موسوم به «خالوصه» در ۷۰ مایلی جنوب بیت‌المقدس در حد فاصل شبه‌جزیره سینا و جنوب فلسطین در آن قرار دارد (Orr, 1915: 439).

۲. مقایسه کنید با: پیدایش ۳۷: ۲۸، ۳۶.

بر زبان آورده نشود. زیرا (این دشمنان) به یک دل با هم مشورت می‌کنند و به ضد تو عهد بسته‌اند. خیمه‌های ادوم و اسماعیلیان و موآب و هاجریان. جبال و عمون و عمالیق و فلسطین با ساکنان صور. آشور نیز با ایشان همدست شدند و بازویی برای بنی‌لوط گردیدند (مزامیر ۸۳: ۱ - ۸).

۳. نوشته‌های یوسفوس. مهم‌ترین مورخ یهودی روزگار باستان، یوسفوس فلاویوس در سده اول میلادی است. این کاهن و مورخ که زندگی پرماجرایی هم داشته، صاحب چند کتاب با محتوای تاریخی است که به‌خصوص از جنبه وقایع و اطلاعاتی که از زمان خودش در اختیار ما می‌گذارند، سودمند هستند. او در اثر مشهورش «تاریخ باستانی یهود» ضمن تکرار مطالب تورات درباره سرگذشت هاجر و اسماعیل، اشاره می‌کند که فرزندان اسماعیل در نبطیه ساکن بوده‌اند:

اینان (فرزندان اسماعیل) در تمام سرزمین‌های مابین فرات تا دریای سرخ منزل گزیدند و آن را نبطیه^۱ خواندند. آنها (نبطی‌ها) قومی از عرب هستند و نام قبایل خود را از ایشان گرفته‌اند (Josephus, 1901: 41).

نبطیه، طبق همه منابع تاریخی (مثلاً جغرافیای بطلمیوس) همواره به صحراهای شمال غربی شبه‌جزیره عربستان، که اصطلاحاً به «عربستان سنگی» (پترا) هم معروف بوده، اطلاق می‌شده است. نظر یوسفوس درباره اینکه نبطی‌ها از نسل اسماعیل هستند، به این نکته برمی‌گردد که تورات پسر اول اسماعیل را با نام نبایوت معرفی کرده است (تورات، پیدایش ۲۵: ۱۳).^۲ به این ترتیب می‌بینیم که تصور یوسفوس هم از محل سکونت اسماعیلیان (فرزندان اسماعیل) سرزمین‌های شمال غربی شبه‌جزیره عربستان بوده است.

1. Nabatene.

۲. البته باید توجه داشت که تلفظ حرف آخر در این دو کلمه (نبط و نبایوت) در عبری با هم متفاوت است. واژه «نبطی» را نمی‌توان همان «نبایوتی» (از نسل نبایوت) دانست و حتی اگر به تفاوت تلفظ دو واج «ت» و «ط» اهمیت ندهیم، باز هم فرض اخذ شدن آن از نامی همچون «نابوت» که در قرون باستان در یهودیه و محیط اطرافش مرسوم بوده است (مثلاً نگاه کنید به اول پادشاهان ۲۱: ۱) مناسب‌تر به نظر می‌رسد. گذشته از این، فرض اینکه نام جد آنها چیزی مثل «نَبَط» یا «نباط» بوده باشد (که آن هم در قرون باستان مرسوم بوده، مثلاً نگاه کنید به اول پادشاهان ۱۱: ۲۶) به دلیل یکسان بودن سیلاب‌ها و حروف پذیرفتنی‌تر است.

همچنانکه دیدیم، منابع مهم یهودی روزگار باستان، اعراب را با عنوان «هاجریان» و «اسماعیلیان» در فاصله دریای سرخ تا فرات، اطراف فلسطین، صحرای مدین (در شرق خلیج عقبه) و نزدیک مصر معرفی می‌کنند که همگی در صحراهای شمال غرب عربستان (داخل و بیرون آن) واقع هستند. مناطقی همچون حاگرا و الخلصه نیز در جنوب فلسطین و نزدیک فاران واقع شده است و فاصله اندکی با آن دارند. این منابع، متعلق به سده‌های پیش از ظهور اسلام هستند و به‌خوبی نشان می‌دهند که یهودیان در تمام روزگاران پیش از اسلام، چه تصویری درباره محل زندگی هاجریان و اسماعیلیان داشته‌اند. متأسفانه کرون و کوک هیچ اشاره‌ای به این مدارک نمی‌کنند و همه آنها را مسکوت می‌گذارند. به این ترتیب، ادعای کرون مبنی بر اینکه زمینه ظهور هاجریان از شمال غرب عربستان را مفسران یهودی تورات در سده‌های نزدیک به اسلام فراهم کرده‌اند صحیح نیست و او نمی‌تواند این ادعا را پشتوانه توجیه ظهور اسلام در مقطع زمانی خاص خود (سده هفتم میلادی) قرار دهد.

پترا، اولین قبله مسلمانان

کرون در ادامه، برای تأیید نظر خود به موضوع قبله و جهتگیری محراب نخستین مساجد مسلمانان می‌پردازد. او معتقد است که آغاز کار هاجریان از شمال غرب عربستان (یعنی همان منطقه حجر) و انتخاب آن نقطه به‌عنوان حرم، از اینجا تأیید می‌شود که جهتگیری محراب بعضی از مساجد اولیه مسلمانان، به سمت نقطه‌ای در شمال غرب عربستان است، نه شهر مکه. او این امر را نشانه‌ای از خاستگاه هاجری اسلام در شمال غرب عربستان می‌داند (Crone, 1977: 23). در واقع باید گفت که انحراف جهتگیری قبله‌های تعداد شایان توجهی از مساجد سده‌های اولیه اسلامی نسبت به قبله اصلی (مکه)، از ناهمخوانی‌های بین منابع اسلامی و یافته‌های تاریخی است. همچنانکه می‌دانیم، در دین اسلام، عبادات و مناسک واجب (در رأس آنها، نماز) باید به‌سوی قبله مسلمین که خانه کعبه در شهر مکه است، به‌جای آورده شود و از همین رو محراب هر مسجدی باید به سمت همین قبله باشد. اما بررسی جهتگیری محراب مساجدی که در یکی دو سده اول هجری ساخته شده‌اند، نشان می‌دهد که در آنها انحراف بعضاً شایان توجهی از جهت اصلی قبله وجود دارد و این‌طور به‌نظر می‌رسد که آنها نه به سمت شهر مکه، بلکه به‌سوی نقطه یا منطقه‌ای در پترا (شمال غرب عربستان) قرار گرفته‌اند. طبق

تحقیقی که دن گیبسون^۱ پژوهشگر کانادایی انجام داده و در کتاب خود *جغرافیای قرآنی*^۲ منتشر کرده،^۳ محراب مساجدی همچون مسجد گوانگزو در چین (بین ۶۳۰ تا ۷۰۰ م) مسجد فسطاط در مصر (۶۴۱ م) مسجد قصر الحُمیمه در جنوب غربی اردن (۷۰۰ م) مسجد بعلبک در لبنان (۷۰۱ م) مسجد جامع امان در اردن (۷۰۱ م) مسجد خربه المینیه در جلیله فلسطین (۷۰۶ ق) مسجد حجاج در واسط در عراق (۷۰۶ م) مسجد دمشق (۷۰۹ م) مسجد عمّار در بصرای سوریه (۷۲۰ م) مسجد خربه المفجر در کرانه باختری رود اردن (۷۲۴ م) مسجد عنجر در لبنان (۷۲۴ م) و مسجد مشطاً در امان (۷۴۳ م) همگی نسبت به قبله اصلی به میزان‌های مختلف انحراف دارند. قدیمی‌ترین مسجد در خارج از شبه‌جزیره عربستان که رو به سوی مکه دارد، مسجد بندهور در پاکستان (۷۳۱ م) است. در میان این مساجد، مسجد عنجر در لبنان از آن جنبه که مدتی بعد از بنا، متروک شده و دیگر بازسازی نشده است، می‌تواند معیار و نشانه‌ای از جهتگیری محراب‌های نخستین مساجد اسلامی باشد: محراب این مسجد با اندکی انحراف از مکه، به سوی پترا قرار گرفته است. انحراف قبله مسجد واسط عراق (که ظاهراً قدیمی‌ترین مسجدی است که در خارج از عربستان می‌شناسیم) (Creswell, 1989: 41) و مسجد نزدیک بغداد از همه بیشتر است و بسیار بیش از مقداری بوده که به‌عنوان انحراف مجاز شناخته شده است. مسجد واسط و مسجدی در نزدیکی کوفه، تقریباً به سوی غرب هستند و زاویه کمی به سمت جنوب (یعنی کلاً زاویه کمی به سمت جنوب غربی) دارند؛ مسجد فسطاط هم به سوی شرق و با زاویه اندکی به سمت جنوب (کلاً با کمی زاویه به سمت جنوب شرقی) قرار گرفته بوده که بعدها اصلاح شده است. انحراف زاویه مسجد بعلبک هم اگرچه به اندازه دو مسجد یادشده نیست، اما شایان توجه است. در مورد انحراف زاویه محراب مسجد فسطاط از قبله، گزارشی تاریخی وجود دارد؛ مبنی بر اینکه چند سال بعد از ساخت این مسجد، در زمان قرآن شریک، محراب آن را که از قبله انحراف زاویه داشت، خراب کردند و محراب جدیدی با زاویه

1. Dan Gibson.

2. *Qur'anic Geography*.

۳. اطلاعات مربوط به جهتگیری محراب مساجد اولیه که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته، مستند به کتاب زیر از دن گیبسون است:

Gibson, Dan, *Qur'anic Geography*, Independent Press, Surrey (Canada), 2016.

منطبق بر قبله برایش ساختند.^۱ نتیجه‌ای که نظریه‌پردازان هاجریسم از این موضوع می‌گیرند، آن است که مسلمانان اولیه به سمت مکه نماز نمی‌خوانده‌اند و مکان مقدس آنان جای دیگری بوده و اعتقاد به قبله بودن کعبه موضوعی است که بعدها در نزد مسلمانان ساخته و پرداخته شده است (Crone, 1977: 23 - 24).

اما برای ادعای جهتگیری مساجد اولیه به سوی پترا، مثال‌های نقضی هم وجود دارد: محراب مسجد قرطبه اسپانیا (۷۸۴ م) و محراب مسجد بزرگ قیروان (۸۱۷ م) محراب مسجد قلعه رباط در سوسه تونس (۷۷۰ م)، نه به سمت مکه هستند و نه پترا، بلکه با یک انحراف زاویه شایان توجه از هر دوی آنها، به سمت جنوب قرار گرفته‌اند. همچنین محراب مسجد قصرالحیرالشرقی در سوریه (۷۲۸ م) نه به سمت مکه و نه پترا، بلکه به سمت نقطه‌ای بین آن دو قرار گرفته است. از اینها مهم‌تر، مسجد ذوقبلتین در مدینه است که قدمت آن به زمان خود پیغمبر می‌رسد و محراب آن، مستقیم به سوی خانه کعبه در شهر مکه قرار گرفته است. مسلمانان معتقدند که دقت این جهتگیری بدان سبب بوده که گرداننده پیکر پیغمبر به این سمت، جبرئیل فرشته وحی بوده است. البته آنان این موضوع را درباره همه مساجدی که پیغمبر در آنها محرابی داشته‌اند، صحیح می‌دانند و معتقدند که چون پیغمبر با هدایت الهی به نماز می‌ایستاده، هرگز در یافتن جهت قبله دچار خطا نمی‌شده است و از این رو، همچنان که سمهودی دانشمند مسلمان شافعی مذهب در سده نهم و دهم هجری نیز بیان کرده است، در هیچ‌یک از مساجد پیغمبر جایز نیست که نمازگزار مسلمان، جهت ایستادن خود را نسبت به جهت محراب ایشان تغییر دهد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۴: ۳۷۶).

در مورد انتخاب جهت قبله در سنت اسلامی، لازم است به این نکته اشاره کنیم که منابع روایی مسلمانان همچون سنن ترمذی، سنن ابن‌ماجه، و موطای امام مالک (در نزد اهل سنت) همگی حدیثی را از پیغمبر نقل کرده‌اند که می‌گوید اگر نیت فرد نمازگزار

۱. مقریزی می‌گوید که عمرو عاص کمی به سمت جنوب شرقی نماز می‌خواند (مقریزی، ۱۳۲۶، ج ۴: ۶). گزارشی از یعقوب ادسایبی نیز هست که می‌گوید «مهگرایه» در مصر رو به شرق به سمت کعبه نماز می‌خوانده‌اند (Crone, 1977, p: 24).

ایستادن به سوی خانه کعبه باشد، تمام گستره بین مشرق تا مغرب می‌تواند قبله او قرار گیرد: «قال رسول الله (ص) ما بین المشرق و المغرب قبله إذا توجّه قبل البيت». به همین ترتیب، در منابع شیعه از امام صادق (ع) روایت شده است که: «تمام فاصله مشرق تا مغرب، قبله است» (جعفری مراغی، ۱۳۷۶: ۳۹۳ - ۳۹۴). ظاهراً علت این انعطاف زیاد، نبودن آگاهی کافی از علومی همچون نجوم و جغرافیا در جامعه مسلمانان اولیه بوده است. البته عالمان مسلمان، در سده‌های بعد که قلمرو اسلامی گسترش یافته و پیشرفت‌های علمی شایان توجهی در جهان اسلام صورت گرفته بود، شرح‌هایی بر این حدیث نوشتند و با افزودن شرایطی به آن برای موقعیت‌های خاص، به‌زعم خود آن را تکمیل کردند. حتی امروز هم در میان اهل سنت، در سه مکتب حنفی، مالکی و حنبلی، عقیده بر آن است که همین مقدار که بخشی از صورت هر کس به سمت خانه خدا باشد، برای او در حکم قبله محسوب می‌شود و در مکتب شافعی نیز گفته شده است که فرد باید بکوشد به هر وسیله ممکن (استفاده از روش‌های علمی یا پرسیدن از افراد آگاه) جهت قبله را بیابد و اگر به هیچ‌یک از این طریق‌ها دسترسی نداشت، بر اساس گمان خود عمل کند (King, 1993: 262 - 245). اما در فقه شیعه، انحراف زاویه از قبله در هر جا تقریباً به میزان ۲۰ درجه مجاز دانسته شده است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۴: ۴۱۵). ضمناً علمای شیعه، روایاتی دارند که اهل عراق را به اندکی «تیاسر» (تغییر زاویه به سمت چپ) توصیه می‌کنند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۴: ۴۱۵ - ۴۲۷). بدیهی است که معصومین (ع) که این روایات از آنان نقل شده است، از غلط بودن قبله بیشتر محراب‌های مساجد عراق آگاه بوده‌اند و می‌دانسته‌اند که این محراب‌ها تا حدی به سمت شمال هستند و لازم است نمازگزاران کمی به سمت چپ بگردند تا آن انحراف زاویه به شمال، با این گردش اندک به سمت جنوب اصلاح شود. طبق روایات تاریخی، محراب مسجد کوفه که امام علی (ع) در آن نماز می‌گزارد نیز پس از ایشان، به دلیل فرسودگی بنا و تعمیرات پی در پی دچار تغییر شده و حتی حدیثی از ایشان درباره تخریب مسجد کوفه و تغییر داده شدن قبله آن در آینده نقل شده است؛ ضمن آنکه گزارش‌هایی از مشاهده محراب اصلی این مسجد که هنگام تعمیرات در دوره صفویه آشکار شد و جهت قبله آن با اختلاف آشکاری نسبت به محراب بعدی، به سمت چپ

(جهت واقعی قبله) زاویه داشته، در منابع تاریخی ثبت شده است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۴: ۴۲۷ - ۴۲۹). متأسفانه ظاهراً در مورد جهت قرارگیری ضریح مقابر ائمه (ع) نیز همین مشکل تغییر جهت به سبب تعمیرات بعدی در بنای آنها، پدید آمده است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۴: ۴۲۹ - ۴۳۰).

در پایان باید به این نکته نیز اشاره کنیم که طبق نظر بعضی از پژوهشگران، سازندگان محراب‌های نخستین مساجد، شاخص‌های ابتدایی نجومی را در تعیین جهت قبله مبنا قرار داده بودند و دلیل آن هم عدم دسترسی آنان به روش‌های پیشرفته‌تر علمی برای این منظور بود. از اوایل سده نهم میلادی که مسلمانان با روش‌های علمی دقیق‌تر آشنا شدند، جهتگیری محراب مساجد به سوی قبله مکه نیز همه جا رعایت و تثبیت شد. به این ترتیب، علت انحراف زاویه محراب مساجد اولیه اموی از قبله اصلی، استفاده ناصحیح سازندگان آنها از روش‌های نجومی یافتن قبله بوده است و به توجه به سوی پترا و جاهای دیگر ربطی ندارد. دیوید کینگ، پژوهشگر معاصر که تحقیقات مفصلی درباره توجه به علم نجوم در تاریخ اسلام دارد، در این زمینه می‌گوید:

اولین مسجدی که در مصر ساخته شد، به سمت مشرق زمستانی جهت داشت و همین جهتگیری بود که در تمام دوران قرون وسطی مورد توجه مراجع دینی قرار می‌گرفت. به همین ترتیب، جهت بعضی از مساجد اولیه در عراق به سمت مغرب زمستانی بود. تنها همین اواخر معلوم شده که برای قبله از جهت‌های نجومی استفاده می‌شده است و بعضی پژوهشگران معاصر هم از جهتگیری مساجد اولیه در مصر و عراق، به اشتباه نتیجه گرفته‌اند که آنها نه برای جهتگیری به سمت کعبه، بلکه برای جهتگیری به سوی مکان مقدس دیگری ساخته شده‌اند. ولی ما امروز حتی می‌دانیم که چرا آن جهت‌های نجومی مورد استفاده قرار می‌گرفته است (King, 1993: 260).

نتیجه‌گیری

موضوع تبیین یک خاستگاه هاجری برای اسلام، یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که در نظریه هاجریسم مطرح می‌شود که عبارت از مشخص کردن منطقه‌ای به‌عنوان خاستگاه

اسلام است که ارتباط روشنی با هاجر و هاجریان داشته باشد. کرون و کوک، بعد از استناد به کلمه «مهگرایه» (هاجریان) که در منابع غیراسلامی سده اول هجری برای اشاره به مسلمانان استفاده شده است، زیستگاه هاجریان (و به تبع آنان، مسلمانان اولیه) را در منطقه پترا در شمال غرب عربستان تعیین می‌کنند و مدعی نوعی تغییر تدریجی در جغرافیای مناطق مرتبط با کتاب مقدس در منابع یهودی می‌شوند که در منابع یهودی، به‌ویژه ترگوم‌ها، به‌صورت انتقال زیستگاه هاجریان و اسماعیلیان به نقاط دیگری در شمال غرب عربستان انجام گرفته و این تغییر مکان، زمینه لازم را برای ادعای هاجریان در انتساب خود به نیاکان مقدس یهود فراهم کرده است. آنها در اثبات ادعای خود، به انحراف زاویه محراب‌های مساجد اولیه نسبت به قبله رسمی (مکه) نیز استناد می‌کنند. اما دیدیم که جغرافیای کتاب مقدس در ترگوم‌ها تغییر شایان توجهی نکرده است و تمام اسناد و مدارک کهن یهودی نشان می‌دهند که یهودیان نه فقط در سده‌های نزدیک به اسلام، بلکه در تمام روزگاران گذشته خود، همواره محل سکونت هاجریان و اسماعیلیان را در همان صحراهای واقع در شمال غرب عربستان می‌دانسته‌اند. همچنین، در این مقاله نشان دادیم که استناد کرون و کوک به جهتگیری محراب بعضی مساجد اولیه به سمت منطقه‌ای در شمال غرب عربستان پذیرفتنی نیست، زیرا دلیل این انحراف در جهتگیری، نه توجه داشتن سازندگان آنها (مسلمانان سده اول هجری) به منطقه پترا، بلکه صرفاً ناآشنایی آنان با ابزارهای نجومی و روش‌های صحیح پیدا کردن جهت قبله بوده است.

منابع

۱. جعفری مراغی، یعقوب (۱۳۷۶). تفسیر کوثر، قم: مؤسسه انتشارات هجرت.
۲. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۶۴). *دروس فی معرفه الوقت والقبله*، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به حوزه علمیه قم.
۳. طبری، محمدبن جریر (۱۸۷۰ - ۱۸۸۱). *تاریخ الرسل والملوک*، چاپ دخویه: لیدن.
۴. کریم پور، سعید (۱۳۹۳). *ادیان ابراهیمی و مسئله پیامبر موعود*، تهران: انتشارات سبزان.
۵. گریفیت، سیدنی (۱۳۸۶). *کتاب مقدس و پیام حضرت محمد (ص)*، براساس دفاعیه‌های مسیحی به زبان‌های عربی و سریانی در اولین قرن زمامداری عباسیان، ترجمه وحید صفری، در: هفت آسمان، قم: نشریه دانشگاه ادیان و مذاهب، تابستان ۱۳۸۶، ش ۳۴: ۷۳ - ۱۲۸.
۶. مقریزی، احمدبن علی (۱۳۲۶). *کتاب‌المواعظ والاعتبار*، قاهره: بی‌جا.
7. al-Hawary, H. M. (1932). 'The second oldest Islamic monument known', in: *Journal of the Royal Asiatic Society*, P. 290.
8. Altheim, F., and Stiehl (1968). R., *Die Araber in der Alten Welt*, vol. v, part 1, Berlin.
9. Crone, Patricia, and Cook, Michael (1977). *Hagarism: The Making of the Islamic World*, Cambridge, Cambridge University Press.
10. Delitzsch, F., 'Havilah' (1973). in: *Encyclopedia Judaica*, 13th edition, Keter Publishing House Ltd., Jerusalem.
11. Gibson, Dan (2016). *Qur'anic Geography*, Independent Press, Surrey (Canada).
12. King, D. A. (1993). "Science In The Service Of Religion: The Case Of Islam", *Astronomy In The Service Of Islam*, Variorum, Hampshire (Great Britain), pp. 245-262.
13. Orr, James M.A. (1915). *International Standard Bible Encyclopedia*, (General Editor).